

پژوهش‌های تاریخی (علمی - پژوهشی)
دانشکده ادبیات و علوم انسانی - دانشگاه اصفهان
سال پنجاهم، دوره جدید، سال ششم
شماره چهارم (پیاپی ۲۴)، زمستان ۱۳۹۳، ص ۴۳-۵۶

تحلیل جامعه شناختی نهادینه نشدن و ناکامی تحزب در ایران در سده اخیر (از ۱۲۸۵ ش / ۱۳۲۸ ق و ۱۹۰۸ میلادی تاکنون)

دکتر خلیل اله سردارنیا*

چکیده

تحزب سالم و قاعده‌مند از ملزومات ضروری و گریزناپذیر دموکراسی است و دارای کارویژه‌های مهمی همچون: نظارت بر حکومت، تربیت سیاسی توده‌ها، گسترش و نهادینه کردن اخلاق مدنی و فرهنگ مشارکتی و مانند آن است. مهمترین ریشه‌ها یا عوامل تاریخی - جامعه شناختی مؤثر بر ناکامی و عدم تحزب نهادمند در ایران در سده اخیر چه بوده‌اند؟ مهمترین دلایل در این ارتباط عبارتند از: درگیرشدگی شدید احزاب در جنگ قدرت و فاصله‌گیری از اخلاق مدنی و قواعد بازی دموکراتیک، نخبه‌گرایی حاکم بر احزاب و فاصله‌گیری از توده‌ها، عدم اهتمام جدیه تربیت سیاسی و اجتماعی توده‌ها، رقابت غیرقاعده‌مند، غیرنهادمند و ستیزه‌جویانه احزاب، عدم تعهد عملکردی به فرهنگ مشارکتی و محدودیت‌های سیاسی از ناحیه حکومت. در این نوشتار، از نظریه‌های جامعه‌شناختی سیاسی مرتبط با پیش‌شرایط نهادی، فرهنگی و اجتماعی مرتبط با تحزب نهادمند برای تدوین فرضیه‌ها و پاسخگویی به سؤال‌ها استفاده شده است. یافته کلی مقاله آن است که در سده اخیر، رقابت سیاسی - حزبی در ایران عمدتاً ناسالم، قدرت‌بنیاد و غیرنهادمند بوده است و در عمل ما فاقد تحزب به معنای واقعی بوده‌ایم و این امر، به بی‌اعتمادی قابل توجه مردم به احزاب در ایران منجر شده است.

واژه‌های کلیدی

ایران، ناکامی تحزب، عدم نهادمندی.

* دانشیار گروه علوم سیاسی دانشگاه شیراز kh_sardarnia@yahoo.com

مقدمه

آگاهی سیاسی و اجتماعی در بین توده‌ها؛ ۳. در سطح تحلیل سیاسی: ساخت اقتدارگرایی قدرت سیاسی حکومت‌ها و تحکیم آن به دلیل ساخت رانتی اقتصاد؛ ۴. در سطح تحلیل عوامل خارجی، می‌توان به نقش آفرینی و دخالت‌های تفرقه‌افکنانه و منفی قدرت‌های خارجی اشاره کرد.

از آنجا که ریشه‌ها یا دلایل در ارتباط با ناکامی حزب در ایران در سده اخیر، از اشتراک و استمرار قابل توجهی برخوردار بوده است، لذا واکاوی دوباره موضوع ناکامی و نهادینه نشدن حزب سالم در ایران با رویکرد نظری هانتینگتون با عنوان «نهادمندی» بر اهمیت این نوشتار می‌افزاید. هدف مهم در این نوشتار، بازخوانی ناکامی حزب با رویکرد تحلیلی چند سطحی (که در فرضیه تحقیق آمده) و با تمرکز بر چارچوب نظری نهادمندی است. گرچه در ارتباط با موضوع ناکامی حزب در ایران، مقالات قابل توجهی وجود دارد؛ اما انجام این نوشتار به دلیل عدم جامعیت آثار نوشتاری موجود و نیز تحلیل این موضوع در چارچوب رویکرد نظری نهادمندی هانتینگتون و پیوستار زمانی موضوع مورد بحث با عنایت به اشتراک قابل توجه در علل آن در سده اخیر، از ضرورت قابل توجهی برخوردار بود. روش پژوهش: در این نوشتار، روش تحقیق از نوع تبیین علی جامعه‌شناختی و تاریخی است. منظور آن است که موضوع یا متغیر وابسته؛ یعنی ناکامی حزب در بستر زمانی درازمدت و تاریخی جامعه ایران با پیوستار تاریخی قرار داده شده و تحلیل می‌گردد؛ لذا گسست تاریخی نمی‌توان ایجاد کرد. روش جمع‌آوری اطلاعات از نوع کتابخانه‌ای با تمرکز بر منابع دست اول یا منابع معتبر تاریخی بهره گرفته و مستند به داده‌های معتبر تاریخی و اسناد است.

احزاب سیاسی به عنوان چرخ دنده‌های دموکراسی و عضو مهم جامعه مدنی بوده در کشورهای دموکراتیک نقش مهمی در تعامل بین دولت و جامعه ایفا می‌کنند. نظام‌های سیاسی دموکراتیک و در حال گذار نمی‌توانند از احزاب و سیاست‌های حزبی‌نیاز باشند. سیاست به کشمکش قدرت می‌پردازد و احزاب در کانون این کشمکش برای پیروزی در انتخابات و به دست آوردن قدرت حکومتی قرار دارند. در دیدگاه ضد حزبی باور بر آن است که احزاب منشاء کشمکش و تفرقه هستند؛ با وجود این، از آنجا که هنوز به شکل دقیق بر سر بهترین روش برای انجام امور، توافق و اجماع صورت نگرفته است؛ لذا نظام‌های حزبی عنوان سازوکار یا کارگزاران مهم با کارویژه‌های نمایندگی و تلطیف منافع و خواسته‌ها، ضروری و گریزناپذیر هستند.

سؤال پژوهش: مهمترین علل ناکامی و نهادینه نشدن حزب در ایران در سده اخیر چه بوده‌اند؟ فرضیه‌های پژوهش: در چارچوب رویکرد چند سطحی، مهمترین دلایل در این ارتباط عبارتند از:

۱. در سطح تحلیل عملکردی - سازمانی، گرایش جدی احزاب به سمت جامعه سیاسی قدرت بنیاد و فاصله‌گیری جدی از اصول اخلاقی - مدنی و مصالح جمعی، پنهانکاری و سیاسی‌کاری، رقابت‌های غیرنهادمند و قانون‌گریز، مدیریت فردسالارانه و غیرمشارکتی حزبی، انشعابات حزبی، ضعف شدید در برقراری ارتباط با توده‌ها و عدم اهتمام احزاب به آموزش و تربیت سیاسی - اجتماعی مردم؛ ۲. در سطح تحلیل فرهنگی و اجتماعی: تعارض‌های شدید ایدئولوژیک و آموزه‌ای بین احزاب، فقر فرهنگی و سطح پایین

پیشینه پژوهش

در ارتباط با موضوع تحقیق، مقالات و منابع در خورتوجهی وجود دارد که برای طولانی‌شدن سطور این نوشتار، به مهمترین آنها اشاره می‌گردد. ۱. کتاب حسین تبریزیا با عنوان «علل ناپایداری احزاب در ایران» با تمرکز بر دوره مشروطه و پهلوی بدون چارچوب نظری استفاده شده در این تحقیق؛ ۲. کتاب بهرام اخوان کاظمی با عنوان «علل ناکارآمدی احزاب در ایران» با تفاوت در چارچوب نظری مورد استفاده در این نوشتار؛ ۳. مقاله حسین قدرتی و نگارنده با عنوان «تبیین کژکارکردی و ناکامی مشارکت حزبی در مشروطه» در فصلنامه رهیافت‌های سیاسی و بین‌المللی در سال ۱۳۹۰ با تمرکز بر دوره مشروطه و عدم تسری بحث به دوره حاضر؛ ۴. منصوره اتحادیه در کتاب «احزاب سیاسی در مجلس سوم» که با گستره زمانی این نوشتار متفاوت است و مقالاتی از این دست که به دلیل یاد شده از پرداختن به همه آنها خودداری می‌گردد.

گفتار نخست) چارچوب نظری اجمالی

قضاوت و ارزیابی در ارتباط با احزاب سیاسی نباید به ویژگی‌های ظاهری و شکلی احزاب محدود شود لذا باید به میزان تحقق کارکردهای واقعی حزب توجه کرد. عدول از چنین کارکردها و استمرار آن می‌تواند نقش مهمی در حزب‌گریزی داشته باشد. مهمترین کارکردهای بایسته و ضروری احزاب سیاسی عبارتند از:

۱. کارکرد نمایندگی یا پل ارتباطی بین مردم و حکومت به مثابه «دروازه‌بانان جامعه مدنی» برای تجمیع و بیان علایق، مطالبات و منافع؛ ۲. کارکرد نظارتی بر حکومت

و کارگزاران آن؛ ۳. کارکرد نخبه‌سازیا جذب نخبگان و سرامدان؛ ۴. کارکرد تشکیل حکومت به تنهایی یا ائتلاف؛ ۵. کارکرد تدوین و تأثیرگذاری بر تصمیمات و سیاست‌های حکومت؛ ۶. اجتماعی کردن یا جامعه‌پذیری سیاسی و تربیت سیاسی شهروندان و اعضا؛ ۷. بسیج و اشاعه آگاهی‌های سیاسی - اجتماعی؛ ۸. انسجام‌بخشی به جامعه و شهروندان؛ ۹. جذب و تربیت رهبران سیاسی؛ ۱۰. گسترش فرهنگ مشارکتی و باورهای دموکراتیک در جامعه؛ ۱۱. شکل دادن به اعتراضات و افکار عمومی در موضوعات و مشکلات خاص (Norris, 2005:3) (دوورژه، ۲۷:۱۳۵۷-۳۵).

رفتار مشارکتی انجمنی و حزبی قاعده‌مند در خلأ شکل نمی‌گیرد، بلکه بسترهای اجتماعی، فرهنگی و سیاسی مساعد را می‌طلبد. یکی از مهمترین این بسترها، گسترش فرهنگ سیاسی مشارکتی و تعهد عملی اکثریتی از شهروندان و نخبگان به باورها و اصول ارزشی مرتبط با آن است. دایره‌المعارف علوم اجتماعی آمریکا آن را چنین تعریف می‌کند: «مجموعه‌ای از نگرش‌ها، عقاید و احساسات است که به فرایند سیاسی، نظم و معنا می‌بخشد و فرصت‌های زیربنایی و قواعد حاکم بر رفتار سیاسی در نظام سیاسی را مشخص می‌کند.» (Stills, 1972:218).

یکی از بحث‌های نظری در ارتباط با حزب، نظریه شکاف‌های اجتماعی است. شکاف‌های اجتماعی به تعارضات طبقاتی، جنسیتی، نسلی، مکانی (شهر و روستا)، سنت و تجدد، قومیتی، زبانی و غیره گفته می‌شوند که پیرامون آنها نیروهای اجتماعی، احزاب، انجمن‌ها و گروه‌های سیاسی - اجتماعی فعال می‌شوند و به رقابت و مشارکت سیاسی می‌پردازند. در حالت کلی، شکاف‌ها به دو دسته تقسیم می‌شوند: «شکاف‌های منقطع» به تعارضات و اختلافات نیروهای اجتماعی در ابعاد مختلف گفته می‌شود که ضمن داشتن اختلاف، از برخی زوایا،

شده) تناسب دارد؛ حال آنکه در جامعه پرتورین، مشارکت سیاسی نهادهای مدنی، بسیار بی‌ضابطه و غیرنهادمند است و نتیجه آن بی‌ثباتی جامعه خواهد بود (هانتینگتون، ۱۳۷۵: ۱۱۸-۱۱۹). منظور از جامعه پرتورین، یک جامعه سیاست‌زده و توده‌ای شدن سیاست در غیاب نهادهای مدنی نیرومند و قاعده‌مند است. یکی دیگر از ملزومات بسیار مهم برای تحزب سالم، تعهد عملی احزاب به اصول جامعه مدنی سالم؛ یعنی رقابتی قاعده‌مند در کنار تعهد به مصالح جمعی و پرهیز از غلتیدن به جامعه سیاسی قدرت محور است. گوردن وایت، جامعه سیاسی را عرصه رقابت برای کسب قدرت سیاسی به عنوان هدف مستقیم تعریف می‌کند؛ در مقابل، جامعه مدنی را عرصه اخلاق، قانونمندی و فضایل اجتماعی، حوزه آزادی و استقلال در مقابل سرکوب، حوزه کثرت‌گرایی در مقابل یک‌دستی، حوزه خودانگیختگی در مقابل دستکاری و حوزه پاکی و خلوص در مقابل فساد می‌داند (White, 2004: 12). جامعه سیاسی در اشاره به آلوده شدن نهادهای مدنی به قدرت‌طلبی و تأثیر فاسد کننده سیاست و قدرت بر آنها به کار می‌رود (Edwards, 2004: 26). نگارنده بر این نظر است که نگاه ما به نهادهای مدنی نباید به صورت پیشینی و با استناد به اهداف اعلامی آنها باشد، بلکه باید عمدتاً نگاهی واقع‌بینانه، عینی، عملکردی و پسینی باشد؛ منظور آنکه اگر نهادهای مدنی از اهداف اعلامی و خواسته‌های اعضا، قانونمندی و اخلاق فاصله بگیرند، در واقع، از جامعه مدنی فاصله گرفته و به سمت جامعه سیاسی با محوریت قدرت طلبی حرکت کرده‌اند. ویژگی‌های جامعه به ظاهر مدنی؛ اما در عمل عمدتاً غیرمدنی عبارتند از: ۱- مشارکت غیرفراگیر و محروم سازی اقلیت‌ها و برخی گروه‌ها از این فرایند (استیلای اکثریت بر اقلیت)؛ ۲- دست‌اندازی دولت و مقامات حکومتی به جامعه مدنی و جلوگیری از استقلال نهادهای

دارای نقاط اشتراک باشند. این نقاط اتصال و مشترک می‌تواند به همکاری و تعامل احزاب و گروه‌ها و عدم قطبی شدن فضای سیاسی انجامند؛ حال آنکه در شکاف‌های متراکم، عدم نقاط اتصال مشترک بین بازیگران حزبی و گروهی به قطبی شدن فضای سیاسی-اجتماعی و روابط ستیزی بین آنها می‌انجامد (Zielinski, 2002: 194)، در چنین وضعیتی، زمینه برای همگرایی، تساهل و رقابت مسالمت‌آمیز فراهم نخواهد بود و رفتار کنشگران و گفتمان رسانه‌ای آنها نسبت به طرف مقابل خصمانه خواهد بود. یکی از ملزومات نظری در ارتباط با تحزب سالم، رعایت سازوکارهای نهادمندی در مشارکت حزبی است. از دید هانتینگتون نهادمندی، فراگردی است که سازمان‌ها و شیوه‌های عمل با آن، ارزش و ثبات می‌یابند. سطح نهادمندی هر نظام سیاسی با انطباق‌پذیری، پیچیدگی، استقلال و انسجام نهادها و شیوه عمل آنها مربوط است (هانتینگتون، ۱۳۷۵: ۲۲). در عرصه نهادهای مدنی، نهادمندی مستلزم انطباق نهادهای مدنی و سیاسی با نیازها و شرایط محیطی و اجتماعی جامعه، انسجام زیر مجموعه‌های آنها در راستای هدف یا اهداف مشترک، استقلال آنها از حکومت و توجه به قانون و مصالح جمعی در پویش‌های سیاسی و رقابتی است. مشارکت نهادمند مستلزم وجود فرصت‌های برابر برای همه بازیگران عرصه جامعه مدنی و لزوم رعایت قواعد بازی دموکراتیک هم در داخل خود نهادهای مدنی و هم در تعامل با حکومت و نیز با سایر نهادهای مدنی است. به عقیده وی، عدم نهادمندی حکومت و نهادهای مدنی، عامل اصلی خشونت و بی‌ثباتی سیاسی در کشورهای توسعه نیافته و در حال گذار است (هانتینگتون، ۱۳۷۵: ۱۰). هانتینگتون از دو اصطلاح «جامعه مدنی» Civil Society و «جامعه پرتورین» Praetorian Society استفاده می‌کند. در جامعه مدنی، میزان مشارکت سیاسی نهادهای مدنی با نهادمندی آنها (با ویژگی‌های یاد

قربانی منافع تنگ‌نظرانه و قدرت بنیادخود کرده‌اند. دموکراسی مستلزم پویای رقابتی قاعده‌مند، شفاف و مسؤولیت‌پذیری مدنی است؛ در حالی که در ایران، این اصول چندان مورد توجه احزاب نبوده‌اند. رقابت برای قدرت جزو ویژگی‌های ضروری‌تحرز و احزاب است؛ اما این رقابت باید مسؤولانه، متعهدانه، تکلیف‌بنیاد، مسالمت‌آمیز و قاعده‌مند در قبال مصالح جمعی و حقوق گروه‌ها و احزاب رقیب باشد.

احزاب سیاسی در ایران در یک سده اخیر، در ارتباط با قاعده‌مند کردن رفتار خود چه بر طبق ویژگی‌های شکلی (مانند فعالیت مستمر، تشکیلات منظم و عضوگیری) و چه در پایبندی عملی به اصول دموکراتیک رقابت‌حزبی، تلاش و رغبت در خورتوجهی نداشته‌اند. احزاب عمدتاً به تعریف جغرافیای مشترک فعالیت‌حزبی بر مبنای خطوط قرمز یاد شده بی‌توجه یا کم‌توجه بوده‌اند. در مانیفست همه احزاب سیاسی ایران بر اصول اخلاقی، مدنی و قانونمندی تأکید و صحنه گذاشته شده است؛ با وجوداین، در عمل بین اصول اعلامی و آنچه در عمل رخ داده است، فاصله و گسست‌های قابل توجه و ژرفی بوده است. تاریخ یک سده اخیر ایران نشان از چیرگیقابل توجه انحصار طلبی، سرپیچی از قواعد دموکراتیک، پنهانکاری سیاسی و عدم پاسخگویی احزاب بوده است.

در لحظه‌های فضای باز سیاسی در ایران، همچون: دوران مشروطه، دوره فترت سیاسی در حد فاصل بین ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲، سال‌های نخستین پس از پیروزی انقلاب اسلامی و پس از خرداد ۱۳۷۶ رقابت احزاب و گروه‌های سیاسی در ایران عمدتاً به صورت تنگ‌نظرانه و قدرت‌طلبانه بوده است. سهم‌خواهی بیشتر از قدرت سیاسی، محرک مهمی برای پیدایش چنین فضایی بوده است و به تبع آن، احزاب در نزد عموم مردم، عمدتاً به

مدنی؛ ۳- عدم تساهل نهادهای مدنی و تجاوز آنها به حقوق و منافع گروه‌های دیگر؛ ۴- فاصله‌گیری جدی نهادهای مدنی و اعضای آنها از اخلاق مدنی، قانونمندی و فضایل اخلاقی؛ ۵- دولت ضعیف و تسخیر آن توسط گروه‌های خاص؛ ۶- اراده معطوف به قدرت سیاسی در گروه‌ها و نهادهای مدنی و گسترش فساد و زدوبند بین آنها و مقامات حکومتی؛ ۷- عدم مسؤولیت‌پذیری مدنی رسانه‌ها و عدم انعکاس واقعی نقدها و خواسته‌های واقعی مردم؛ ۸- خارج‌شدن گفتگوها در حوزه عمومی از چارچوب‌های قانونی، برابری و منطق متقاعدسازی (Whithead, 2004: 31-34).

گفتار دوم) تحلیل جامعه‌شناختی و تاریخی پیرامون حزب‌گریزی در ایران

در این قسمت کوشش می‌شود در چارچوب فرضیه‌های اصلیا چهار سطح تحلیل یادشده، موضوع حزب‌گریزی ناکامی‌تحرز در ایران بررسی و تحلیل گردد:

۱. قدرت‌طلبی احزاب و فاصله‌گیری از اصول اخلاقی و مدنی

یکی از موانع جدی‌تحرز سالم در ایران در سده اخیر، سیاست‌زدگی شدید و قدرت‌طلبی تنگ‌نظرانه حاکم بر آنهاست. قاعده حاکم بر پویای سیاسی حزبی در ایران، غالباً «برد- باخت» یا حاصل جمع صفری بوده است تا قاعده همکاری جویانه و رقابت مسالمت‌آمیز. احزاب سیاسی در ایران در پویای رقابت حزبی، از مهمترین قاعده دموکراسی؛ یعنی «قاعده وحدت در عین کثرت» و «رعایت قواعد بازی دموکراتیک» سرپیچی کرده‌اند؛ منظور آن که عناصر وحدت بخش و خطوط قرمز همچون: مصالح جمعی، وحدت ملی، امنیت عمومی و حقوق گروه مقابل را

مثابه جویندگان دائمی قدرت و رقابت برای قدرت تلقی شده‌اند. از آنجا که فضای انحصارطلبی و قدرت طلبی دوران مشروطه بر پیدایش بدبینی و حزب‌گریزی در آن دوره و سایر دوره‌های تاریخی تأثیر گذاشته است؛ لذا بهتر است مصادیقیبه ذکر اجمالی مصادیق تاریخی پرداخته شود. در عصر مشروطه در غیاب احزاب سیاسی به معنی واقعی، تشکل‌ها پیرامون انجمن‌ها شکل گرفتند و پنهانکاری، خشونت‌طلبی و قدرت‌طلبی به مثابه قاعده عملی برای انجمن‌های تندرو شد. هر کس اسلحه داشت، اخاذی می‌کرد، هر کس قدرت بیشتری در بدگویی داشت، آزادیخواه تلقی می‌شد و اگر به مصلحت چیزی می‌گفت، مستبد تلقی می‌شد (آبادیان، ۱۳۸۳: ۸۳). آدمیت در این خصوص چنین می‌نویسد: «فرقه دموکرات، آداب پارلمانی؛ یعنی قاعده اکثریت را زیر پا می‌گذاشت و حتی از ترور استفاده می‌کرد؛ از ترور نه در جهت انقلابی و برانداختن دشمنان حکومت ملی مشروطه، بلکه به منظور نابود کردن عناصر حزب مخالف و در جهت تمایلات فردی بود.» (آدمیت، ۱۳۵۴: ۷۹)

در هر گوشه تهران و کشور، انجمنی ایجاد شد. هر انجمن طبق مصالح سیاسی و باور خود با تنگ‌نظری تمام عمل می‌کرد، هر کس بیشتر ناسزا می‌گفت، مشروطه خواه‌تر تلقی می‌شد (آبادیان، ۱۳۸۳: ۷۸). در همان روزهای نخستین مشروطه، انجمن‌ها دشنام‌گویی، فحش و ناسزاگویی را به اعضای خود آموزش داده و هیاهو و شارلاتان‌بازی را به اوج رساندند؛ در این بستر، فضایی برای اخلاق مدنی و رعایت قانون باقی نماند و حاکمیت ملت به جناح‌گرایی و رادیکالیسم سیاسی شدید معطوف به قدرت طلبی تنزل یافت. به گفته کسروی: هر کس هرچه بدگویی بیشتر می‌کرد و از پرده دری هم باز نمی‌ایستاد، این را نشانه آزادی خواهی خود می

پنداشت (کسروی، ۱۳۸۱: ۲۶۲). مشی بسیاری از انجمن‌ها و دو حزب دموکرات و اعتدالیون، همانا مسلحانه، سرّی و تکروی سیاسی بود. انجمن آذربایجان، انجمن مظفری و انجمن برادران دروازه قزوین نیز از جمله انجمن‌های مسلحانه بودند. به گفته مهدی ملکزاده، میدان‌دار اصلی انجمن‌ها و خشونت‌طلبی و ترورها، روشنفکران عضو کمیته انقلابی بودند، گرچه در اقلیت بودند؛ ولی حوادث و ترورها را هدایت می‌کردند (Abrahamian, 1982:78)؛ اعترافات تقی زاده در خاطرات خود در این زمینه شنیدنی است: «در این شکی نیست که تندروی کردیم ... مجاهدین (به بهانه جمع آوری پول برای دولت سپهدار تنکابنی) هم از مردم این و آن پول می‌گرفتند. سپهدار تنکابنی از ته دل راضی نبود؛ می‌خواست جلوگیری کند که ممکن نبود، آنها از کنترل خارج شده بودند.» (سفری، ۱۳۷۰: ۳۹۷)

فضای باز سیاسی پس از سقوط رضاشاه از شهریور ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲ نیز مملو از مصادیق دیگری از قدرت طلبی، انحصارطلبی، قانون‌گریزی و فاصله‌گیری احزاب و گروه‌های سیاسی از اخلاق مدنی و اصول دموکراتیک بود. در این مقطع تاریخی، سقوط حکومت اقتدارگرای رضاشاه به ظهور جریان‌های سیاسی و گفتمانی گوناگون و احزاب و تشکلات وابسته به آنها منجر شد. در این فضا، رقابت قاعده‌مند دموکراتیک جای خود را به سیاست‌های ستیزی و حذفی داد. در این مقطع، احزاب متعلق به طیف‌های مختلف ملی‌گرا، دست راستی، چپ‌گرا و مذهبی، فضای سیاسی-اجتماعی جامعه را به شدت بی‌ثبات کردند؛ به طوری که در مدت کمتر از ۱۲ سال، هفده کابینه عوض شد. این مسأله تا حدّ زیادی نتیجه بحران دموکراسی لرزان و تحزب غیر قاعده‌مند، قدرت‌طلب و وابسته به دو قدرت استعماری روس و انگلیس بود. همین فضا در

مقطع سال‌های پس از پیروزی انقلاب اسلامی در شکل شدیدتر آن به وجود آمد. مشی بیشتر احزاب و گروه‌های سیاسی از جمله فدائیان خلق و مجاهدین خلق همانا قانون‌گریزی، ترور مسلحانه، بمب‌گذاری و اشکال خشونت‌آمیز دیگر بود. فضاپیاد شده به شدت تحت تأثیر تعارض ایدئولوژیک؛ به ویژه متأثر از تلاش برای کسب قدرت سیاسی بود. بنابراین، جامعه مدنی اخلاق بنیاد و دموکراتیک به محاق فراموشی سپرده شد و جامعه سیاسی قدرت‌بنیاد فربه‌تر شد. وقوع جنگ تحمیلی و اولویت‌نوسازی و توسعه اقتصادی به این فضا پایان داد. فضای پس از خرداد ۱۳۷۶ البته تا حدی حکایت از چیرگی قابل توجه جامعه سیاسی قدرت بنیاد و تفوق منافع جناحی - حزبی بر جامعه مدنی اخلاقی و دموکراتیک داشت. مهمترین نشانگان این مقطع تاریخی عبارت بودند از: عملکرد غیرمتساهل و انعطاف‌ناپذیر احزاب دو طیف اصلی جامعه نسبت به یکدیگر، عدم گفتگوهای آرام و منطقی بین تشکلات سیاسی و اتهام‌زنی‌های شدید و عمدتاً بزرگنمایی شده آنها به یکدیگر از طریق رسانه‌ها و نشریات وابسته. جنگ بر سر قدرت تنها به روابط بین احزاب و تشکلات سیاسی محدود نبود؛ بلکه در تاریخ یک سده اخیر به وفور جنگ قدرت درون حزبی بر احزاب حاکم بوده است. این امر ناشی از مطلق‌گرایی، قدرت‌طلبی رهبران، گرداندگان احزاب، ضعف شدید اخلاق جمعی و چیرگی فردگرایی منفی و شدید بر احزاب بوده است. این موضوع نیز بر بدبینی و حزب‌گریزی مردم تأثیر داشته است. به تأثیر از اینسنت غلط، انشعابات مکرر حزبی در تاریخ حزب ایران رخ داده است؛ برای مثال، می‌توان به انشعاب حزب ملت ایران از پان ایرانیست‌ها، نیروی سوم از حزب زحمتکشان، فدائیان خلق از حزب توده، مجاهدین

خلق از نهضت آزادی، انشعابات و ائتلاف‌های لرزان در جبهه ملی و مانند آن اشاره کرد.

در مجموع، استمرار قدرت‌طلبی، انحصارطلبی، قانون‌گریزی و رفتارهای غیرمدنی از این دست در تاریخ یک سده اخیر، از یک سو به بی‌اعتمادی، بی‌تفاوتی و حزب‌گریزی مردم ایران منجر شده است. از سوی دیگر، فرهنگ عمومی و سیاسی مردم را به سمت انزواگرایی، بدبینی، بی‌اعتمادی، قانون‌گریزی و مصادیقی از این دست، سوق داده‌اند.

در این قسمت جا دارد که به نتایج تعدادی از مطالعات پیمایشی انجام شده در خصوص نگرش مردم به احزاب سیاسی پرداخته شود. اشرف السادات فاضلی و همکارانش در مقاله‌ای با عنوان «بررسی نگرش مردم نسبت به احزاب سیاسی در ایران» با استفاده از داده‌های پیمایشی انجام شده توسط مرکز تحقیقات صدا و سیما با حجم نمونه ۱۵۳۷۸ نفر در تهران به نتایج ذیل می‌رسند: (۱) ۵۶/۳ از پاسخگویان بر این نظر بودند که احزاب تنها در پی تحقق منافع گروهی و جناحی هستند. این رقم حاکی از بی‌اعتمادی بیش از نصف پاسخگویان به عملکرد احزاب است؛ (۲) ۳۹/۶ از پاسخگویان معتقد بودند که احزاب هیچ فایده و عملکرد مثبتی برای مردم ندارند؛ (۳) ۵۳ درصد، احزاب را باعث مشارکت سیاسی می‌دانستند؛ حال آنکه نزدیک به نصف افراد چندان اعتقادی به این موضوع نداشتند؛ (۴) ۵۶ درصد از پاسخگویان احزاب سیاسی را باعث افزایش آگاهی سیاسی می‌دانستند؛ (۵) ۵۵/۳ معتقد بوده که احزاب برای کنترل دولت مؤثر هستند؛ (۶) ۶۶/۵ معتقد بودند که حمایت حکومت باعث رشد احزاب می‌شود؛ (۷) بیش از ۶۳ درصد معتقد بودند که احزاب و گروه‌های سیاسی توجه اندکی به خواسته‌های مردم دارند؛ (۸) ۷۶/۸ از پاسخگویان معتقد بودند که

مقطع سال‌های پس از پیروزی انقلاب اسلامی در شکل شدیدتر آن به وجود آمد. مشی بیشتر احزاب و گروه‌های سیاسی از جمله فدائیان خلق و مجاهدین خلق همانا قانون‌گریزی، ترور مسلحانه، بمب‌گذاری و اشکال خشونت‌آمیز دیگر بود. فضاپیاد شده به شدت تحت تأثیر تعارض ایدئولوژیک؛ به ویژه متأثر از تلاش برای کسب قدرت سیاسی بود. بنابراین، جامعه مدنی اخلاق بنیاد و دموکراتیک به محاق فراموشی سپرده شد و جامعه سیاسی قدرت‌بنیاد فربه‌تر شد. وقوع جنگ تحمیلی و اولویت‌نوسازی و توسعه اقتصادی به این فضا پایان داد. فضای پس از خرداد ۱۳۷۶ البته تا حدی حکایت از چیرگی قابل توجه جامعه سیاسی قدرت بنیاد و تفوق منافع جناحی - حزبی بر جامعه مدنی اخلاقی و دموکراتیک داشت. مهمترین نشانگان این مقطع تاریخی عبارت بودند از: عملکرد غیرمتساهل و انعطاف‌ناپذیر احزاب دو طیف اصلی جامعه نسبت به یکدیگر، عدم گفتگوهای آرام و منطقی بین تشکلات سیاسی و اتهام‌زنی‌های شدید و عمدتاً بزرگنمایی شده آنها به یکدیگر از طریق رسانه‌ها و نشریات وابسته. جنگ بر سر قدرت تنها به روابط بین احزاب و تشکلات سیاسی محدود نبود؛ بلکه در تاریخ یک سده اخیر به وفور جنگ قدرت درون حزبی بر احزاب حاکم بوده است. این امر ناشی از مطلق‌گرایی، قدرت‌طلبی رهبران، گرداندگان احزاب، ضعف شدید اخلاق جمعی و چیرگی فردگرایی منفی و شدید بر احزاب بوده است. این موضوع نیز بر بدبینی و حزب‌گریزی مردم تأثیر داشته است. به تأثیر از اینسنت غلط، انشعابات مکرر حزبی در تاریخ حزب ایران رخ داده است؛ برای مثال، می‌توان به انشعاب حزب ملت ایران از پان ایرانیست‌ها، نیروی سوم از حزب زحمتکشان، فدائیان خلق از حزب توده، مجاهدین

عملکرد مثبت - اگر تحقق یابد - می‌تواند در رشد احزاب مؤثر باشد (فاضلی و دیگران، ۱۳۸۸).

در یک بررسی تجربی انجام‌شده توسط سازمان ملی جوانان در مورد دلایل مشارکت پایین جوانان، نتایج ذیل به دست آمده است: ۸۱ درصد به خاطر عدم اعتماد به جوانان در واگذاری مسؤلیت، ۵۷ درصد به خاطر هزینه بالای فعالیت‌های سیاسی، ۵۷ درصد به دلیل تبعیت از نظرهای والدین در مسائل سیاسی و محافظه‌کاری ناشی از آن، ۷۵ درصد به خاطر عدم اعتماد به احزاب و گروه‌های سیاسی و ۶۰ درصد به خاطر عدم علاقه به مسائل سیاسی [البته، تا حدی به دلیل عدم صداقت بازیگران حزبی و گروهی و پاسخگویی نسبتاً پایین نهادهای حکومتی به خواسته‌های گوناگون آنان]. (سازمان ملی جوانان، ۱۳۸۴: ۷).

۲. نخبه‌گرایی حاکم بر احزاب و فقدان حمایت و اقبال عمومی

قهرمان پروری و کیش شخصیت پرستی، یکی از مهمترین ویژگی‌های تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران بوده است. تاریخ بیش از یک سده ایران نیز حاکی از ارتباط بسیار ضعیف روشنفکران و گردانندگان یا رهبران اصلی احزاب با توده‌هاست. نخبه‌گرایانه بودن احزاب به شکاف بین توده‌ها با رهبران احزاب، بیگانگی و عدم اعتماد توده‌ها نسبت به احزاب و در نهایت عدم همراهی و مشارکت با آنان منجر شده است. در همین راستا باید خاطر نشان کرد که احزاب سیاسی در ایران عمدتاً قائم به شخص بوده‌ها هويت خود را عمدتاً از شخص مؤسس می‌گرفتند، نه از شخصیت حقوقی و گروهی؛ لذا احزاب سیاسی در ایران عمدتاً از پشتوانه حمایت عمومی برخوردار نبوده‌اند. الول ساتن بر این نظر است که احزاب سیاسی وابسته و قائم به شخص در ایران

فاقد ریشه‌های عمیق اجتماعی و ایدئولوژی منسجم بوده و مأموریت آنها معمولاً از حلقه یا محفل خودشان که از افراد روشنفکر و سیاستمداران حرفه‌ای تشکیل می‌شد، فراتر نمی‌رفت. مرامنامه این احزاب غالباً تغییر می‌کرد و فاقد رویه ثابت بود (تبریزینیا، ۱۳۷۱: ۲۶۸-۲۶۷). احزاب سیاسی در گذشته یا در قالب دستوری - فرمایشی بوده و با هدایت یا درخواست حکومت توسط یک فرد یا در جهت تحقق منافع یک یا چند فرد اصلی تشکیل می‌شدند. برخی از مهمترین مصادیق احزاب شخص‌گرا عبارتند از: حزب دموکرات قوام، حزب زحمتکشان بقیایی، حزب ملت ایران فروهر، پان ایرانیست‌های پزشک‌پور، حزب همراهان فاتح، حزب ملیون اقبال، حزب مردم اسدالله علم، حزب عدالت دشتی، حزب پیکار حسین علاء و غیره. اگر چه تعدادی از احزاب کاملاً شخص محور نبودند؛ ولی عمدتاً خصلت نخبه‌گرا داشتند. این ویژگی چه در مورد احزاب مشروطه و دوره پهلوی و چه در ارتباط با عصر حاضر تا حد قابل توجهی صدق می‌کند. نخبه‌گرا بودن احزاب در ایران باعث شده است که از یک سو، چندان توجهی به عضوگیری اعضای عادی نداشته باشند و از سوی دیگر، به آموزش سیاسی و اجتماعی و ارتقای آگاهی سیاسی و اجتماعی توده‌ها نیز عمدتاً بی‌توجه باشند. پایتخت‌نشینی احزاب و عدم ایجاد دفاتر محلی و شهرستانی برای عضویت نیز باعث شده است که ارتباط یا تعامل مستمر و قاعده‌مند بین احزاب و شهروندان در سطح کشور برقرار نشود. بی‌سوادی و ناآگاهی توده‌ها از یک سو و برج عاج‌نشینی روشنفکران حزبیو عدم تلاش جدی آنها برای همراه سازی توده‌ها از سوی دیگر، بر گسست و فاصله جدی بین توده‌ها و روشنفکران و پایگاه اجتماعی ضعیف احزاب، گروه‌ها و

انجمن‌ها در عصر مشروطه بسیار تأثیرگذار بود. چنین وضعیتی، کم و بیش هنوز حفظ شده است (سردارنیا، ۱۳۸۹: ۱۷۸). احمد کسروی ناکامی جنبش مشروطه‌خواهی را به عدم تربیت سیاسی توده‌ها و عدم هدایت سیاسی و اجتماعی درست توده‌ها توسط رهبران حزبی نسبت می‌دهد: «جای افسوس آن است که با آن تکانی که به نام آزادی‌خواهی به مردم داده بودند، باری در این زمینه به آنان، آموزگاری ننمودند. معنی درست مشروطه، مجلس و قانون را به آنان نفهمانیدند و راهی برای کوشش برای ایشان باز نکردند و یک آرمانی به ایشان نشان ندادند. آن شور که در مردم پدید آمده بود، اگر با آگاهی‌های سودمندی درباره زندگانی توده‌ها و کشورداری و این زمینه‌ها توأم گردید، به زودی خاموشی نیافتی و با یک فریبکاری‌هایی از ملایان و دیگران، کینه با مشروطه و آزادی‌جای آن را نگرفتی. نبودن چنین راهنمایی‌های کشور را از پیشرفت بی بهره گردانید و در بسیاری جاها به جنبش جامعه‌های و آشوب پوشاند.» (کسروی، ۱۳۸۱: ۲۶۱). یحیی دولت‌آبادی چنین می‌نویسد: «آزادیخواهان تصور می‌کنند به هوش آمدن چند تن در میان یک ملت خواب رفته می‌تواند به زودی تأثیر بیداری خود را در تمام ملت هویدا سازد. این ملت از صد نفر یک نفر باسواد ندارد و از معلومات تهی است (دولت‌آبادی، ۱۳۶۰: ۱۷۷-۱۷۸).

سیاسی منجر شدند. این فضا نیز بر تقویت ساخت ناامن ذهنی مردم و حزب‌گرایان تأثیر قابل‌توجهی داشته است. در عصر مشروطه، دو جریان مشروطه‌خواه و مشروطه‌خواه در تدوین قانون اساسی مشروطیت شکل گرفت. بین این دو جریان، عمدتاً شکاف ایدئولوژیک و متراکم بود که بر محور تعارض سکولاریسم / حکومت دینی و تعارض سنت / مدرنیته شکل گرفت. بر اساس این تعارض بود که دو حزب سکولار دموکرات و حزب مذهب‌گرا و غیرسکولار اعتدالیون شکل گرفتند و به شدت در مقابل یکدیگر صف‌آرایی کردند. شکاف ایدئولوژیک یاد شده و حضور انبوهی از انجمن‌های تندرو و قانون‌گریز وابسته به دو جریان متخاصم، به گسترش ستیزه‌جویی و رادیکالیسم افراطی منجر شد و به تبع آن، در نخستین تجربه حزبی، نطفه حزب‌گریزی شکل گرفت. فضای پرتنش و ستیزه‌جویانه حاصل از شکاف‌های متراکم و ایدئولوژیک در مقاطع بعدی نیز تکرار شد و بر ریشه‌دار شدن فضای بدبینی نسبت به احزاب یا حزب‌گریزی مؤثر واقع شد. در فاصله سال‌های ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲ برای دومین بار فضای سیاسی پرتنش و دموکراسی لرزانی شکل گرفت. یکی از ابعاد یا ویژگی‌های این فضا تعارض یا شکاف‌های ایدئولوژیک یا معرکه جهان‌بینی‌ها بین گفتمان‌های اسلام‌گرای رادیکال فدائیان اسلام، گفتمان اسلام‌گرای لیبرال بازرگان، گفتمان ملی‌گرایی جبهه ملی و گفتمان چپ‌گرا- سوسیالیستی حزب توده و سایر گروه‌ها و تشکلات سیاسی وابسته بود. در این مقطع تاریخی، اسلام‌گرایان رادیکال؛ به ویژه فدائیان اسلام با چپ‌گرایان و سکولارها در دو جبهه فکری و سیاسی- مسلحانه درگیر شدند. ترور کسروی به دلیل حملات و انتقادهای تند وی نسبت به مذهب و دین اسلام مصداق بارزی در این زمینه است؛ لذا به ندرت می‌توان

۳. تعارضات شدید ایدئولوژیک حزبی و قطبی کردن شدید فضای سیاسی - اجتماعی جامعه

فضای رقابتی مسالمت‌آمیز و منعطف در ایران پس از مشروطه شکل نگرفت و در مقاطعی که فضای باز سیاسی و دموکراسی لرزان بود، شکاف‌های متراکم و ایدئولوژیک انعطاف‌ناپذیر به بی‌ثباتی و تنش‌های

۳. تعارضات شدید ایدئولوژیک حزبی و قطبی

کردن شدید فضای سیاسی - اجتماعی جامعه

فضای رقابتی مسالمت‌آمیز و منعطف در ایران پس از مشروطه شکل نگرفت و در مقاطعی که فضای باز سیاسی و دموکراسی لرزان بود، شکاف‌های متراکم و ایدئولوژیک انعطاف‌ناپذیر به بی‌ثباتی و تنش‌های

به مصداق‌های مبارزه فکری مثلاً بازرگان در مقابله با حملات و شبهه‌های سکولارها و چپ‌گرایان اشاره کرد (حسینی زاده، ۱۳۸۶: ۱۵۴-۱۵۶). در مقطع زمانی پس از سال ۱۳۷۶ با یک بستر نسبتاً متفاوت گفتمانی شاهد تعارض‌های شدید البته غیرمسلحانه بین دو گفتمان اصلاح‌طلبان و گفتمان اصول‌گرایی بودیم. فضای ناسالم حزبی - جناحی با ویژگی‌های ذیل به ریشه‌دار شدن و استمرار تاریخی حزب‌گریزی و بی‌تفاوتی عمومی به احزاب منجر شد. این ویژگی‌ها یا نشانگان تحزب ناسالم در مقطع کنونی عبارتند از: تنگ‌نظری‌های جناحی و ایدئولوژیک در ابعاد فکری، استخدامی، نقادی‌های بزرگنمایی شده علیه رقیب، شایعه‌پراکنی‌ها علیه رقیب، فضاسازی‌های غیر قانونی و غیرمنطقی علیه یکدیگر، مسئولیت‌ناپذیری و ناپاسخگویی احزاب و جریان‌های سیاسی‌درون دو جناح اصلی، نقد ناپذیری‌ها، یک سو نگرانی‌ها و منفی‌نگریا سلبی‌نگری کامل علیه یکدیگر.

۴. تندروری سیاسی و فاصله‌گیری از اصول نهادمندی

دموکراسی، فقط بینش یا شیوه‌های فکری و فرهنگی نیست؛ دموکراسی بیش از هر چیزی، واقعیتی جامعه‌شناختی و به مثابه مشی حکومتی است که در چارچوب‌ها یا بسترهای گوناگون فکری و سیاسی - اجتماعی و دینی می‌تواند تحقق یابد. این نهادها و باورهای دموکراتیک هستند که دموکراسی را در جامعه محقق می‌سازند. جدی نگرفتن نهادهای دموکراتیک و توجه صرف به ایده‌های منتسب به دنیای مدرن، خود دشواری بسیار مهمی در جهت استقرار و توسعه دموکراسی در ایران بوده است (میر سپاسی، ۱۳۸۱: ۸). سقوط حکومت خودکامه قاجاریه، به شکل‌گیری حکومت ضعیف مشروطه و تعدد بسیار زیاد انجمن‌ها و گروه‌های سیاسی انجامید. تعدادی از انجمن‌ها پیش

از مشروطه شکل گرفته بودند؛ ولی پس از مشروطه گسترش بی‌سابقه‌ای یافتند. تعداد انجمن‌ها در تهران بین ۱۴۴ تا ۲۰۰ انجمن گزارش شده است (آبادیان، ۱۳۸۳: ۸۰). کسروی بر این باور است که در سال ۱۲۸۶ (دومین سال مشروطه) در تهران ۱۸۰ انجمن بود و چنین می‌گوید: « نیک اندیشید که در یک شهر یکصد و هشتاد انجمن چه معنی تواند دارد؟... به جای اینکه همگیشان یک انجمن باشند و آنگاه به آمادگی‌هایی کوشند، هر گروهی برای خود انجمنی می‌ساختند.» (کسروی، ۱۳۸۱: ۵۷۰-۵۶۹). طالبوف از گسترش بسیار زیاد انجمن‌ها و عدم ملزومات دموکراسی و فعالیت حزبی؛ یعنی نهادمندی در عصر مشروطه می‌نالد و چنین می‌نویسد: «طهران کدام جانور است که در یک شب، صد و بیست انجمن زاییده است. من ایران را پنجاه سال است که می‌شناسم ... کدام دیوانه در دنیا بی‌بنا، عمارت می‌سازد؟ کدام دیوانه بی‌تهیه مصالح، بنا را دعوت به کار می‌نماید؟ کدام مجنون تغییر رژیم ایران را خلق الساعه حساب می‌کند؟ کدام پیغمبر می‌توانست مملکت را به مسیر پیشرفت سریع و باورنکردنی بیندازد که حسین بزاز یا محسن خیاط می‌خواهد بکنند....» (کاتوزیان، ۱۳۸۵: ۱۲۲).

در جامعه ایران عصر مشروطه عدم اهتمام جدی انجمن‌ها به تربیت سیاسی توده‌ها برای جذب و درک مفاهیم سیاسی و دموکراتیک و فقدان تشکیلات حزبی نهادمند برای تلطیف انجمن‌هایی‌شمار به تکروری، افراط‌گری گروهی و بیگانه شدن مردم از آنها منجر شد. آدمیت می‌نویسد: « تندروان نه تنها عامل اصلی تحریک شاه بودند؛ بلکه در برکنار کردن عناصر آزادیخواه اعتدالی {منظور میانه‌روها} از صحنه سیاسی نیز مسئولیت داشتند.» (آدمیت، ۲۵۷: ۱۳۴۰). محمد مصدق در خاطرات خود به فحاشی دو تن از اعضای کمیسیون انجمن‌ها به شاه در مسجد سپهسالار اشاره

را نیز شاهد هستیم. در همین راستا باید گفت که احزاب سیاسی در ایران عمدتاً از استمرار در فعالیت حزبی برخوردار نبوده‌اند. احزاب در ایران عمدتاً موسمی-انتخاباتی و پایتخت‌نشین بوده و از پیچیدگی سازمانی برخوردار نبوده‌اند؛ حال آنکه استمرار حزب منوط به ارتباط مستمر با کل جامعه، انعکاس خواسته‌های آنها و به تبع آن جلب پشتیبانی عمومی است. البته، شایان ذکر است که در گذشته تنها حزب توده بود که دارای شعبه‌های محلی و عضوگیری از طبقات و قشرهای پایین و متوسط جامعه بود. البته، وابستگی این حزب به اتحاد شورویو خیانت به منافع ملی و نهضت ملی شدن نفت، سبب تنفر عمومی شد.

۵. عدم اهتمام جدی احزاب به تحقق وعده‌های انتخاباتی اهداف اعلامی

با بررسی سابقه عملکردی احزاب در یک سده اخیر، می‌توان دریافت که احزاب از اهداف اعلامی خود در حد بالایی عدول کرده و به آنها تحقق نبخشیده‌اند. احزاب عمدتاً با بحران مشروعیت و بحران انگیزش مواجه بوده‌اند. مثال‌ها یا مصداق‌های تاریخی در این زمینه گوناگون‌اند. حزب دموکرات در دوره مشروطه اهداف مترقیانه‌ای اعلام کرد؛ از حاکمیت قانون، تساهل، اصلاحات، حاکمیت ملت و مانند آن حرف می‌زد؛ اما این اصول هرگز محقق نشد و در عمل، خروجی این حزب ایجاد بی‌نظمی، ترور و گسترش خشونت بود. از آنجا که پیشتر به مصادیق در این خصوص پرداخته شد، از تکرار آنها خودداری می‌شود.

۶. رابطه بازتولیدی بین فرهنگ تبعی و ساخت اقتدارگرایی حکومت

در ایران بین فرهنگ تبعی و ساخت حکومت اقتدارگرا، رابطه بازتولیدی ریشه‌دار وجود داشته است. با وجود

می‌کنند و شنیدن این حرف‌ها را تأثرآور تلقی می‌کند (مصدق، ۱۳۸۲: ۷۷). در دوره مشروطه در غیاب احزاب سیاسی به معنی واقعی کلمه، انجمن‌ها گسترش یافته و از آزادی عمل بی‌سابقه‌ای برخوردار شدند؛ برای مثال، در تبریز، انجمن تبریز نوعی پارلمان منطقه‌ای تشکیل داد. این انجمن بر این تصور بود که مشروطه ایران می‌تواند با کشورهای پیشرفته اروپایی برابری کند (پیردیگار، ۱۳۷۷: ۳۸). پس از تهران، تبریز بیشتر از ایالت‌های دیگر کانون آشوبگران تندرو بود. حضور اعضای فعال سوسیال دموکرات‌های آرامنه و قفقاز در تبریز بر گسترش آشوب‌ها افزود و کار به جایی رسید که انجمن تبریز، محمد علی شاه را به خلع از سلطنت تهدید کرد. انجمن تبریز به صورت مستقل به شکایات مردم در ایالت خود رسیدگی می‌کرد و کاری به نهادهای محلی حکومت مشروطه نداشت؛ حتی این انجمن پا را از این فراتر نهاد و محمد علی شاه را از سلطنت خلع کرد و این تصمیم را به سفارتخانه‌های آلمان، بلژیک، آمریکا و اطریش و نیز به تهران مخابره کرد (خارابی، ۱۳۸۶: ۲۴۷). ریاست انجمن آذربایجان با حسن تقی زاده بود. این انجمن به اعضای خود طوری آموزش نظامی می‌داد که فدایی انجمن باشند. مهمترین رویه آنها، ترور مخالفان ایدئولوژیک خود بود. در این انجمن، حیدر عمواغلیطراح و مسئول کمیته ترور بود (رائین، ۲۵۳۵: ۱۵۵-۱۵۶). لژ بیداری ایرانیان در ۱۳۲۹ ق (۱۹۰۸ م) توسط فروغی، وحید الملک شیبانی، حسینقلی خان نواب و سید محمد صادق طباطبایی تأسیس شد و با وجود بیان و تأکید بر شعار برابری، برادری و آزادی، در عمل بر مواضع تدریجانه و افراطی اصرار داشت (آبادیان، ۱۳۸۳: ۸۴-۸۵). در مقاطع تاریخی‌یک سده اخیر، احزاب علاوه بر عدم برخورداری از نظام‌مندی و مشارکت کیفی، فاقد سایر ویژگی‌های مرتبط با نهادمندی بودند که در چارچوب نظری به این ویژگی‌ها پرداخته شد. در حال حاضر این وضعیت

تحولات رخ داده در عرصه نگرشی، اجتماعی، آموزشی و سیاسی در چند دهه اخیر، شاید بتوان گفت که هنوز فرهنگ اقتدارگرایی در رفتار بخش قابل توجهی از مردم، سیاستمداران و نخبگان ما حفظ شده است. در ایران در سده اخیر در مقاطع قابل توجهی از تاریخ، دو متغیر اقتدارگرایی حاکم بر نظام سیاسی همراه و فرهنگ سیاسی تبعی، به جد از تحزب و رقابت‌های دموکراتیک حزبی جلوگیری کرده است. در برهه‌های زمانی که اقتدارگرایی بر ساخت قدرت سیاسی و حکومت حاکم بود، عرصه بر فعالیت حزبی تنگ شده و به انسداد سیاسی شدید می‌انجامید. در ایران، احزاب و انجمن‌ها در شرایطی رشد و گسترش یافتند که فرهنگ سیاسی غالب بر جامعه از نوع فرهنگ تبعی بود. این فرهنگ قرن‌ها در ایران تداوم یافته و با ساختار قدرت سیاسی پدرشاهی اقتدارگرا، نظام اجتماعی ارباب-رعیتی و ساختار پدرسالارانه خانواده‌ها همدیگر را تقویت و بازتولید کرده‌اند. جنبش مشروطه در چنین بستری رخ داد و نتوانست فرهنگ سنتی حاکم و نظام استبداد فردی را دگرگون سازد. در این مقطع تاریخی از یک سو، متولیان فرهنگ سنتی و از سوی دیگر، شیفتگان استبداد نفعی در حاکمیت ملت نمی‌دیدند و برای مشارکت حزبی و نظارت مردم در امر سیاست و حکومت ارزشی قائل نبودند (کاظمی، ۱۳۷۶: ۱۲۲). پس از سقوط حکومت پهلوی اول در فاصله ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲ و سقوط حکومت پهلوی دوم در سال‌های اولیه پس از انقلاب به ایجاد فضای باز سیاسی انجامید؛ اما به دلایلی مانند عدم گسترش فرهنگ مشارکتی و درونی شدن آن در بیشتر اعضا و گروه‌های جامعه، عدم باور عملی گردانندگان حزبی به اصول دموکراتیک و سیطره فرهنگ خشونت و قدرت‌طلبی، جامعه ما

شاهد یک تجربه موفق حزبی نبود. از نیمه دوم دهه ۱۳۷۰ به این سو، به تأثیر از تحولات اجتماعی - اقتصادی و سیاسی و مصرف رسانه‌ای بالا فرهنگ مشارکتی و آگاهی‌های سیاسی و اجتماعی در جامعه گسترش یافت. با وجود این، عدم تعهد عملی احزاب به ارزش‌های دموکراتیک و استمرار جنگ قدرت به عدم برخورداری از تجربه حزبی موفق منجر شدند. از دیگر عوامل تجربه ناموفق حزبی، نبود روحیه همکاری و وفاق در سده اخیر بوده است. نبود اجماع و وفاق مانع عمده‌ای بر سر راه تحقق فرهنگ قانون باوری در ایران بوده است. نبود اجماع، زمینه‌های فرهنگی و روانی بی‌اعتنایی به نظم و قانون را به وجود آورده است.

نتیجه

در این نوشتار، ریشه‌های حزب‌گریزی و عدم تحزب نهادمند در ایران سده اخیر از زاویه جامعه‌شناختی و تاریخی بررسی و تحلیل شد. شواهد تاریخی و نتایج مطالعات محدود انجام شده در سال‌های اخیر نشان از بی‌اعتمادی قابل توجه مردم و جوانان به احزاب سیاسی بوده است. مردم به دلایلی مانند قدرت‌طلبی، نخبه‌گرایانه بودن، قائم به شخص بودن، وابستگی به حکومت و قدرت‌های خارجی، عدول احزاب از وعده‌ها و برنامه‌های اعلامی و مانند آن، در سده اخیر نسبت به احزاب نظر مثبتی نداشته و عمدتاً به مشارکت حزبی بی‌تمایل بوده‌اند. مردم احزاب را عمدتاً قدرت طلب و بی تفاوت به مردم و مصالح جمعی می‌دانند. نگارنده با رویکرد سیستمی بر این باور است که ایجاد و استمرار تحزب و مشارکت واقعی و قاعده‌مند حزبی نیازمند بسترسازی گسترده فرهنگی، اجتماعی و سیاسی است؛ لذا در این راستا، پیشنهادهای ذیل ارائه می‌شوند:

۱. ضرورت بازخوانی کارنامه و عملکرد حزبی با نگاه آسیب‌شناسانه و درون انتقادی توسط خود احزاب سیاسی و گردانندگان حزبی و اهتمام جدی به رفع موانع موجود و بررسی شده در این تحقیق بر سر راه اعتماد عمومی و همکاری و مشارکت مردم در احزاب و از کانال آنها؛
 ۲. ضرورت اصلاح نوع نگرش احزاب نسبت به ماهیت مشارکت و تغییر نگاه به جامعه مدنی از حالت موجود؛ یعنی قدرت بنیاد و منفعت‌جویانه حزبی به سمت جامعه مدنی اخلاق بنیاد، بومی‌گرا، قاعده‌مند، مسئولیت پذیر، رعایت قواعد بازی دموکراتیک و پذیرش رقابت قاعده‌مند در کنار اهتمام به مشترکات مانند وحدت ملی، احترام سنت‌های مذهبی و ملی، ارتقا و پیشرفت جامعه، امنیت ملی و مانند آن؛
 ۳. ضرورت تغییر نوع نگاه احزاب و حکومت نسبت به یکدیگر؛ از حالت تزاخمی - محدودیت ساز به سمت رابطه همکاری‌جویانه و متممی. با نهادهای شدن این نوع نگاه است که می‌توان بستر همکاری‌جویی بین احزاب با یکدیگر و با حکومت و تحقق وحدت در عین کثرت و رقابت را در جامعه در آینده شاهد بود؛
 ۴. تقویت فرهنگ گفتگویی و برگزاری جلسات گفتگوی متقابل بین احزاب با یکدیگر و نیز با حکومت برای نزدیک سازی مواضع به یکدیگر و پررنگ سازی مشترکات و گسترش فضای پرنشاط مشارکت حزبی؛
 ۵. ضرورت اصلاح نگاه‌های عمدتاً سلبی و منفی احزاب به یکدیگر، پرهیز از انحصارطلبی و پذیرش حاکمیت قانون و قواعد بازی دموکراتیک در بستر جامعه ایرانی و اسلامی؛
 ۶. نهادهای سازی فرهنگ انتقادپذیری در سطح نخبگان حکومتی، نخبگان و فعالان مدنی و حزبی و شهروندان
۷. فراهم کردن و استمرار بخشیدن به اخلاق مدنی و قانونمندی در سطح حاکمیت، مردم و رهبران فکری - مدنی؛
 ۸. نهادهای کردن فرهنگ نقدپذیری از طریق دستگاه‌ها و مؤسسات آموزشی و رسانه‌ای؛
 ۹. نهادهای سازی همزیستی و رقابت مسالمت‌آمیز بین احزاب بر مبنای رعایت قواعد بازی دموکراتیک؛
 ۱۰. تزیق و درونی کردن فرهنگ مشارکتی و آگاهی در جامعه.

منابع

- آبادیان، حسین. (۱۳۸۳). بحران مشروطیت در ایران، تهران: مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی.
- آجودانی، ماشاءاله. (۱۳۸۵). مشروطه ایران، تهران: نشر اختران، چاپ هفتم.
- آدمیت، فریدون. (۱۳۴۰). فکر آزادی و مقدمه نهضت مشروطیت، تهران، سخن.
- _____ (۱۳۵۴). فکر دموکراسی در نهضت مشروطیت ایران، تهران: پیام.
- پیردیگار، ژان (و دیگران). (۱۳۷۷). ایران در قرن بیستم، ترجمه هوشنگ مهدوی، تهران: البرز.
- تبریزینیا، حسین. (۱۳۷۱). علل ناپایداری احزاب در ایران، تهران: مرکز نشر بین‌الملل.
- حسینی زاده، سید محمد علی. (۱۳۸۶). اسلام سیاسی در ایران، قم: انتشارات دانشگاه مفید.
- خاراچی، فاروق. (۱۳۸۶). انجمن‌های عصر مشروطه، تهران: مؤسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی.
- دولت آبادی، یحیی. (۱۳۶۰). حیات یحیی، جلد اول، تهران: فردوسی، چاپ دوم.
- دوورژه، موریس. (۱۳۵۷). احزاب سیاسی، ترجمه رضا علومی، تهران: امیرکبیر.

-Abrahamian, Ervand (1982). **Iran between two revolution**, Princeton, Princeton university press.

-Edwards, Michael (2004), **Civil Society**, Cambridge, Polity Press.

-Norris, Pippa. (2005). "Building political parties" www.pippanorris.com.

-Stills, David. (1972). **International encyclopedia of Social Science**, Vol.11, the Macmillan Company.

-Whitehead, Laurence. (2004), "the Uncivil Interstices Between Civil and Political Society" in Peter Bunell & Peter Calvert (eds), **Civil Society in Democratization, USA**, Frankass Publication

-White, Gordon. (2004). "Civil Society, Democratization & Development..." in Peter Burnell & Peter Calvert (eds), **Civil Society in Democratization, USA**, Frankass Publishing..

-رائین، اسمائیل. (۲۵۳۵). **انجمن‌های سری در انقلاب مشروطیت ایران**، تهران، انتشارات جاویدان.

- سازمان ملی جوانان. (۱۳۸۴). **برنامه توسعه و ارتقای مشارکت جوانان**.

- سردارنیا، خلیل‌اله. (۱۳۸۹). «چرا جنبش مشروطه خواهی به جامعه مدنی پایدار و قانونمند نینجامید؟»، **ماهنامه اطلاعات سیاسی و اقتصادی**، مهر و آبان ۱۳۸۹، ش ۲۷۷-۲۷۸.

- سفری، محمد علی. (۱۳۷۰). **مشروطه سازان**، تهران: نشر علم.

- عظیمی، فخرالدین. (۱۳۷۲). **بحران دموکراسی در ایران**، ترجمه هوشنگ مهدوی، تهران: البرز.

- فاضلی، اشرف السادات و دیگران. (۱۳۸۸). «بررسی نگرش مردم نسبت به احزاب سیاسی در ایران»، **فصلنامه پژوهش‌های ارتباطی**، سال شانزدهم، بهار، ش ۱، (پیاپی ۵۷).

- کاظمی، علی اصغر. (۱۳۷۶). **بحران نوگرایی و فرهنگ سیاسی در ایران معاصر**، تهران: قومس.

- کسروی، احمد. (۱۳۸۱). **تاریخ مشروطه ایران**، تهران، موسسه انتشارات امیرکبیر، چاپ بیستم.

- کاتوزیان، محمد علی. (۱۳۸۵). «آزادی و لجام گسیختگی در انقلاب مشروطیت»، **ماهنامه اطلاعات سیاسی-اقتصادی**، سال چهارم، ش ۲۳۰-۲۲۲.

- مصدق، محمد. (۱۳۸۲). «خاطرات»، در مجموعه **خاطرات سیاسی رجال ایران** (به کوشش علی جانزاده)، تهران: انتشارات جانزاده، چاپ دوم.

- میر سپاسی، علی. (۱۳۸۱). **دموکراسی یا رساله‌ای جامعه شناختی در باب روشنفکران ایران**، تهران: طرح نو.

- هانتینگتون، سموئل. (۱۳۷۵). **سامان سیاسی در جوامع دستخوش دگرگونی**، ترجمه محسن ثلاثی، تهران: نشر علم، چاپ دوم.